

نظریه سیاسی و جنگ کنونی در خاورمیانه:

اهمیت نظریه سیاسی در فهم اوضاع پیچیده ایران، خاورمیانه و جهان
کاوه دادگری

مطالبی را که ما با شما در میان می‌گذاریم به نظر خودمان یک مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که علیرغم هرگونه ضعف و نارسایی که داشته باشد اما از یک خصوصیت ویژه برخوردار هست و آن عبارت است از یک انسجام و به هم پیوستگی و یکپارچگی که همه‌ی این نقطه نظرات را در یک منظومه واحد قرار می‌دهد.

نکاتی را که ما در مورد مضمون انقلاب ایران، ضرورت مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری و تحول دموکراتیک انقلابی ارائه می‌دیم با دفاع پیگیرانه از جنبش زن زندگی آزادی و منشور مطالبات حداقلی کاملاً هماهنگ هست. بحث ما در مورد بحران سیاسی و مضمون و دقایق آن در عرصه‌ی نظری و کاربرد آن در اوضاع سیاسی ایران که در چندین جلسه در همین اتاق ارائه گردید کمک می‌کند که بسیاری از رویدادهای ریز و درشت داخلی و منطقه‌ای و جهانی را با این ابزار تحلیلی درک کنیم و تا اندازه‌ای سیر حوادث پیش رو را نیز منتظر باشیم. به ویژه بالا گرفتن تنش‌های منطقه‌ای و رفتار و عملکرد دسته جات تروریستی حماس و حزب الله لبنان در بالاترین سطوح رهبری و انفعال سیاسی و انزوای سیاسی رژیم اسلامی به حد کافی در تحلیل بحران سیاسی را که ما به دست داده‌ایم گنجانده می‌شود و هیچگونه تناقضی با نظریه بحران سیاسی ندارد بلکه بر قوت و دقت آن تاکید دوچندان می‌گذارد

پس از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ با آغاز جنگ غزه به ویژه پس از ورود نیروهای اسرائیلی در غزه و تشدید جنگ در این منطقه سلسله رویدادهای سیاسی و درگیری‌های نظامی و صف‌بندی‌ها میان کشورهای درگیر در منطقه وارد دوران بی‌سابقه‌ای شد. ما از همان ابتدا خطوط اصلی این تحولات را در بیانیه مورخه

۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ برابر ۲۵ مهر ۱۴۰۲ گرایش کمونیسم شورایی به دست داده‌ایم. در بیانیه یادشده از جمله آمده است:

«رژیم اسلامی گستاخانه و با توهین آشکار به حیثیت و زندگی مردم تحت ستم ایران سطح دیپلماسی و سیاست ورزی را به بازیچه بلندپروازی‌های جنون آمیز خود تبدیل کرده است. مداحان و مزدوران رژیم و در راس آنها علی خامنه‌ای مقوله دفاع ملی راجه خونخواهی قبیله‌ای و انتقام جویی‌های فرقه‌ای تقلیل داده‌اند. جمهوری اسلامی با ادامه این سیاست‌های مخرب، موجب افزایش تنش‌ها و بحران‌های انسانی در منطقه خواهد شد که تأثیرات جبران ناپذیری بر زندگی مردم ما خواهد داشت. همچنین، هزینه‌های سنگین جنگ و درگیری‌ها، منابع ارزشمند کشور را به هدر خواهد داد و فرصت‌های توسعه و پیشرفت را از ملت ما همچنان و در مقیاسی جبران ناپذیر سلب خواهد کرد

دولت اسرائیل باید بداند که حساب رژیم اسلامی از حساب مردم ایران جداست. بنابراین به هر طریقی و در هر سطحی که قصد مقابله با رژیم اسلامی و همدستانش را در داخل و خارج کشور ما دارند این امر نبایستی به هیچ روی بر استقلال، آزادی و منافع ملی مردم ایران آسیبی وارد آورد. اگر دولت اسرائیل جنگ خود را علیه تروریسم اسلامی و همدستانش تحت عنوان دفاع از خود و مردم اسرائیل به پیش می‌برد بایستی در مصاف با رژیم اسلامی کماکان بر همین سیاست باقی بماند و به هیچ روی مجاز نیست که اقدامات نظامی خود را به نحوی به پیش برد که در موضع تجاوز کارانه قرار بگیرد.

از سوی دیگر دولت روسیه و باندهای الیگارشیک پوتین از سیاست‌های جنگ افروزان و احمقانه رژیم اسلامی به منظور امتیازگیری در رقابت‌هایشان با قطب دیگر یعنی آمریکا و اروپا در منطقه، آشکارا رژیم اسلامی را به سمت جنگ هل می‌دهند.

ما ضمن محکوم کردن شدید این سیاست‌ها، خواستار توقف فوری هرگونه اقدامات جنگ طلبانه و اتخاذ سیاست‌های صلح آمیز و همزیستی مسالمت آمیز

با همسایگان و جامعه بین‌المللی هستیم. تنها از طریق دیپلماسی و گفتگو می‌توان به صلح و امنیت پایدار دست یافت و آینده‌ای روشن برای نسل‌های آینده ایران و منطقه فراهم کرد. »

آنچه که در این گفتار بایستی بر سخنان پیشین بیفزاییم تاکید چند باره بر فهم درست مسائل سیاسی است. معرفت سیاسی همچون دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در عین وجود و حضور نخله‌های گوناگون فکری و متدولوژیک در هریک از این علوم اما آنچه که به طور کلی صاحب نظران هریک از این رشته‌ها عنوان می‌کنند آن است که موضوع علم سیاست برای مثال از علم اقتصاد جدا است جامعه‌شناسی در عرصه دیگری به کاوش و پژوهش می‌پردازد که با تاریخ نیز متفاوت است و قس الی هذا. البته همه می‌دانیم که دیر زمانست به اصطلاح رشته‌های بینابینی/مطالعات بین رشته ای نقش مهمی در اندیشه ورزی و پژوهش‌های سترگ اجتماعی مطرح می‌شود از جمله مثلاً جامعه‌شناسی سیاسی جامعه‌شناسی تاریخی اقتصاد سیاسی و بسیاری از نمونه‌های دیگر. هم اکنون شما با مثلاً در عرصه اقتصاد بحث‌هایی مواجه می‌شوید همچون اقتصاد نفت اقتصاد بازار اقتصاد خانواده و یا جامعه‌شناسی توسعه جامعه‌شناسی کشورهای توسعه نیافته جامعه‌شناسی فقر و قس علی هذا. اما مهم‌ترین و ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین کار برای محقق این است که موضوع تخصص و پژوهش خود را دقیقاً دنبال می‌کند هرچند ممکن است در جریان پژوهش خود از رشته‌های دیگر نیز بهره‌برد.

آنچه که برای ما به عنوان فعال سیاسی مطرح است دقیقاً به همین صورت است. به این معنا که برخورد ما به مقوله‌ها بایستی سیاسی باشد. اما خود سیاست چیست؟

در این باره پیش تر تا اندازه‌ای صحبت شده و احتمالاً همه رفقا با بخش‌هایی از این مباحث برخورد‌های عینی داشته‌اند. موضوع سیاست و سیاست ورزی چیزی جز درگیری با مقوله‌ای به نام قدرت نیست. در اینجا

معنای قدرت همان قدرت سیاسی و یا دولت می‌باشد. به قولی حتی لازم نیست گفته شود دولت سیاسی چون مقوله دولت یک ساختار سیاسی و یک امر سیاسی است. می‌توانیم به جای دولت به طور کلی مجموعه نهادها و ساختارهای حکومت‌گری و حکمرانی را لحاظ کنیم که هیچ تفاوتی با مفهوم دولت در مباحث سیاسی ندارد. سیاست‌ورزی تنها در راستا و موقعیت انقلابی‌گری نیست. بلکه مثلاً در همین کشورهایی که دموکراسی پارلمانی وجود دارد آنانی که در این عرصه فعال هستند با مسائل سیاسی دست و پنجه نرم می‌کند. برای ما که با یک رژیم مرتجع و ضد مردمی سروکار داریم طبیعتاً سیاست‌ورزی با انقلابی‌گری مضمون یکسانی دارند. اما در همین وضعیت نیز جریانات دیگری در اپوزیسیون وجود دارند که سیاست‌ورزی برای آنها معادل انقلابی‌گری نیست و خواهان سازگاری و همزیستی با رژیم حاکم هستند. آنها هم به امر سیاسی می‌پردازند اما با روشی رفرمیستی و حتی ارتجاعی.

مفهوم مبارزه طبقاتی هم در همین راستا کاملاً فهمیده می‌شود. هر مبارزه‌ای که یک گروه اجتماعی بزرگ و مثلاً یک طبقه اجتماعی را در مبارزه مستقیم با دولت حاکم قرار دهد یک مبارزه طبقاتی است. از همین قرار هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. مضمون مبارزه طبقاتی می‌تواند موضوعات گوناگونی باشد که حتی مضمون آنها می‌تواند مستقیماً نفی حاکمیت و دولت نباشد و بر یک یا چند مطالبه تأکید بورد. اینگونه نمونه‌ها را در کشورهای غربی می‌توانیم مشاهده کنیم احزاب سیاسی در چارچوب نظام سرمایه‌داری و امر سیاسی مشغول هستند اما مطالبه آنها عبور از نظام سیاسی نیست بلکه بر تغییرات کمی و کیفی در جوانبی از جامعه خود پافشاری می‌کند.

ما به عنوان کمونیست شورایی به عنوان بخشی از جنبش شورایی و بخشی از جنبش کارگری در این مرحله از مبارزات جاری در کشور بایستی مواضع روشن و پیگیرانه‌ای در کلیه اموری که به امر سیاست‌ورزی و مبارزه

طبقاتی در ایران مربوط می‌شود داشته باشیم. ما باید سیاست خارجی روشن و متناسب با اوضاع جهانی اتخاذ کنیم. در پیش چپ ایران مسئله سیاست خارجی در خطوط عمده آن متاسفانه برخلاف سیاست داخلی از رشد چاندانی برخوردار نیست. مضمون‌ها و جهتگیری‌های آن عمدتاً متعلق به دوران جنگ سرد و حتی پیش‌تر از آن به دوران اینترناسیونال ۳ و پیش از جنگ جهانی دوم تعلق دارد. به طور خلاصه نگاهی که این چپ به جهان امروز دارد کهنه، فرسوده و به دور از منافع مردم ایران است. منافع ملی که مهم‌ترین امر در تعیین خطوط سیاست خارجی است و برای یک دولت کارگری و یا دولت بورژوازی تقریباً تفاوتی ندارد کاملاً غفلت می‌ورزد. بخش عمده چپ ایران تصور می‌کند که سیاست خارجی ما بر اساس انترناسیونالیسم پرولتری است و این را با افتخار تمام در برنامه‌های خودشان تکرار و تکرار می‌کنند. بدون اینکه معنای عملی و واقعی از این ادعا استخراج بکنند. در واقع آنها فراموش می‌کنند که زمانی که طبقه کارگر و فراتر از آن توده زحمتکش بر سرنوشت خود حاکم شود و دولت ویژه خود را ایجاد کند آنگاه است که به شکل یک ملت در عرصه جهانی پدیدار می‌شود. بنابراین در این موقعیت بایستی بتواند از منافع و قلمرو سیاسی خود دفاع بکند. حتی ۷۰ سال حاکمیت «کمونیسم روسی» و به اصطلاح «سوسیالیسم واقعاً موجود» یک وجب از منافع ملی الیگارشسی حاکم بر روسیه عقب نشینی نکرد. با این تفاوت که کشورهای اقمار که در واقع مستعمره‌های مسکو بودند تحت عنوان انترناسیونالیسم پرولتری آنها را در زنجیره وابستگی و تقسیم کار داخلی خود قرار داده بود و زمانی که این زنجیر از هم گسست و اردوگاه فروپاشید تمام این کشورها راه‌های جداگانه و مستقل خود را دنبال کردند که همانا چیزی جز پی جویی و بازتعریف از منافع ملی خود نبود.

بیا بید به برخی از ملاحظات لنین در پیش و پس از به دست گیری قدرت توسط بلشویک‌ها در روسیه نظری بیاندازیم.

«رودولف اسپرنجر» در مقاله‌ای تحت عنوان «بلشویسم»، نوشته شده در اوایل دهه ۳۰، رابطه‌ی معنوی و سازمانی بلشویسم را با سنت‌های انقلابی روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم مورد بررسی قرار می‌دهد. او نشان می‌دهد که بلشویسم وارث این جنبش‌های ضدتزاری بوده است. از جمله به آنارشیزم باکونین درس‌های سازماندهی آن که مستقیماً مورد توجه لنین بلشویک‌هاست اشاره می‌کند نشان می‌دهد که نظم پادگانی مستتر در قسم نامه آنارشیزستی برای اعضای فرقه مستقیماً در طرح سازمانی لنین برای حزب سوسیال دموکراسی روسیه برای ایجاد یک حزب آهنین و اطاعت بدون قید و شرط اعضای حزب از مصوبات مستقیماً مورد تاکید قرار گرفته است. ربط بلشویزم انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ همچنین ربط این جنبش به دکاپریست‌های روسیه و جنبش بورژوازی نارودنیک‌ها در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد. اما آنچه در گفتار ما از این جنبه مورد تاکید است ارتباط لنینیزم با ناسیونالیسم برتری طلبانه روسی است. به قسمت‌هایی از این ملاحظه توجه کنیم:

«در مقابل سوسیالیسم ملی نارودنیک‌ها، سوسیال دموکراسی روسیه فعالیت خود را با اعلام بین‌الملل‌گرایی آغاز کرد. اما واقعیت این است که عنصر ملی‌گرایی انقلابی که اکنون در استالینیزم مشاهده می‌شود، از پیش در بلشویسم قدیم وجود داشت. در میانه‌ی مبارزه با شوونیسم اجتماعی سوسیال دموکراسی غربی، لنین با عنوان *غرور ملی روس‌های بزرگ* نوشت:

«آیا احساس غرور ملی برای ما کارگران بزرگ روسیه که از نظر طبقاتی آگاه هستند بیگانه است؟ البته که نه. ما زبان و وطن خود را دوست داریم و تلاش می‌کنیم توده‌های زحمتکش آن را به یک زندگی دموکراتیک و سوسیالیستی آگاهانه برسانیم. ما از دیدن اینکه سرزمین زیبای بومی ما تحت اعمال خشونت و ظلم قرار دارد و تحت یوغ سنگین مقامات تزاری، ملاکان و سرمایه‌داران است، رنج می‌بریم. ما به این افتخار می‌کنیم که این اعمال

خشنونت مخالفت‌هایی را در میان ما، در اردوگاه روس‌های بزرگ، برانگیخته است. ما افتخار می‌کنیم که از این اردوگاه افرادی مانند رادیشف، دکابریست‌ها و انقلابیون روشنفکر دهه ۱۸۷۰ پدید آمده‌اند. ما به این افتخار می‌کنیم که در سال ۱۹۰۵ طبقه‌ی کارگر بزرگ روسیه یک حزب توده‌ای انقلابی قدرتمند ایجاد کرد و دهقان بزرگ روس در حال دموکرات شدن است و شروع به اخراج کشیشان و ملاکان کرده است.» (مجموعه آثار، جلد XVIII، صفحه ۱۰۴)

و لنین با غرور ملی ادامه می‌دهد:

«ما، کارگران بزرگ روسیه، که از احساس غرور ملی سرشار هستیم، به هر قیمتی خواستار روسیه‌ای آزاد، مستقل، خوداتکا، دموکراتیک، جمهوری خواه و مغرور هستیم..» (آثار جمع‌آوری شده، جلد XVIII، صفحه ۱۰۵)

لنین این غرور ملی را در کنار سوسیالیسم قرار می‌دهد و به وضوح دیدگاه سوسیالیسم نارودنیک‌ی را بیان می‌کند:

«منافع غرور ملی (که به بردگی گرفته نشده) روس‌های بزرگ با منافع سوسیالیستی کارگران روس بزرگ (و سایر کارگران) هم‌خوانی دارد» (جلد XVIII، صفحه ۱۰۷)

این اظهارات جریانی احساسی را که انگیزه‌ای برای روشنفکران بلشویک فراهم می‌کرد، آشکار می‌سازد. وظیفه‌ای که آن‌ها برای خود شناسایی کردند، رهایی ملت از یوغ خودکامگی بود. به عبارتی، آن‌ها کارنارودنیک‌ی‌ها را ادامه دادند، اما با بینش اجتماعی برتر و روش‌های سیاسی مؤثرتر. در کنار این وظیفه بورژوازی-انقلابی، بلشویسم عناصری از ایدئولوژی ملی-انقلابی نارودنیک‌ی‌ها را نیز به خود اختصاص داد. این ایدئولوژی در دوره‌هایی از مبارزه ساکت بود، اما زمانی که بلشویک‌ها قدرت سیاسی را به دست آوردند، برجسته شد. در جمله استالین: «سوسیالیسم در یک کشور»، ما غرور ملی لنین از روس‌های بزرگ و تحقق نهایی مفهوم نارودنیک‌ی از نوع خاصی از «سوسیالیسم» روسی را می‌بینیم»

(رودولف اسپرنجر: بلشویسم، برگردان کاوه دادگری، سایت شوراها [ادامه](#))

([مطلب - Shoraha](#))

برگردیم به موقعیت خودمان در ایران کنونی در مصاف با رژیم اسلامی. در معرکه کنونی جنگ اسرائیل و پراکسی‌های رژیم اسلامی که عالم و آدم در وابستگی آنها به رژیم اسلامی و ارتزاق‌شان از سرمایه‌های ملی ایرانیان به بهای فقر روز افزون توده‌های کارگر و زحمتکش ایرانی سر سوزنی تردید ندارند و همه آن گفته‌ی آشکار و بی‌شرمانه حسن نصرالله را به یاد دارند که گفت ما همه چیزمان را از ایران داریم و تا زمانی که ایران پول داشته باشد ما هم پول داریم، متأسفانه بخش زیادی از چپ نمی‌تواند حساب این دارودسته را از حساب مردم ایران، طبقه کارگر

و ملت‌های تحت ستم منطقه جدا سازد. به این ترتیب که به اصطلاح مبارزه سرپا ارتجاعی این دسته جات مزدور در سوریه فلسطین عراق لبنان یمن و جاهای دیگر را به حساب ملت‌های آنها می‌گذارد. به طور ویژه در مسئله جنگ اسرائیل و غزه و اکنون با گسترش جنگ اسرائیل با لبنان و حتماً بعدتر در جنگ احتمالی میان اسرائیل و رژیم اسلامی از ما دعوت می‌کند که برای تلفات انسانی در این جنگ‌ها نوحه و ناله سر دهیم و با ارجاع ما به آنچه که به تشکیل دولت اسرائیل برمی‌گردد می‌کوشد دانسته و یا نادانسته ما را در کنار حماس و حزب الله و حوثی‌های یمن و از شما چه پنهان در کنار جمهوری اسلامی مستقر سازد. کار ویژه سیاست به خودی خود اهمیتی ندارد. خروجی آن مهم است. اینجا مجبوریم به مفهوم دیگری از سیاست پردازیم و آن سیاست در موقعیت جنگ است. در موقعیت نظامی است. در موقعیتی است که قدرت و در اینجا قدرت نظامی حرف اول را می‌زند. نتایج هر جنگ از دو حال خارج نیست یا یک طرف برنده می‌شود و دیگری بازنده و یا هر دو طرف به یک توازن قوا می‌رسند و به پایان جنگ و ترک مخاصمه تن می‌دهند. برای بازیگران

نظامی و دولت‌های درگیر یعنی برای سیاست ورزان علی رغم همه ابهام پراکنی‌ها و لفاظی‌ها و شاخه و شانه کشیدن‌ها نتایج جنگ کاملاً روشن است. برنده و بازنده مشخص است ضابطه‌های مادی هم چون میزان تلفات انسانی، تخریب زیرساخت‌های اقتصادی، سیر پیروزی و شکست در مراحل مختلف جنگ، تغییرات سرزمینی و مرزی و توان ادامه جنگ، همه این‌ها فاکتورهایی است که برای سردمداران سیاسی کشورها تقریباً روشن و آشکار است. البته آنها می‌توانند و اغلب هم به همین کار مشغولند که با فریبکاری و توهم پراکنی و توسل به خرافه‌های ایدئولوژیک شکست را پیروزی جلوه دهند و مردم را به گمان خود بفریبند. اما شنونده باید عاقل باشد. در جنگی که بازنده آن معلوم است مجبور است به شکست خود اعتراف کند و تسلیم شود و جنگ را خاتمه دهد. آنگاه بکوشد از طریق چلنه زنی و پروتکل‌های بین‌المللی و نهادهای سازمان ملل و کشورهای واسطه تا اندازه‌ای شکست خود را جبران کند. این ارزیابی بی‌رحمانه است. اخلاقی نیست. با حقوق بشر همخوانی ندارد. با روحیه و منش انقلابی با آرمان آزادی و سوسیالیسم تطابق ندارد. چاره چیست؟

چاره اصلی این است که وارد جنگ نشویم. راه صلح را پیش بگیریم و از بحران سازی و تنش آفرینی در روابط خارجی جدا خودداری کنیم عقلانیت سیاسی در این زمینه به اندازه کافی روشن است.

اگر ما آغازگر جنگ بودیم پیشاپیش محکوم هستیم و اگر شکست خوردیم دو بار محکوم می‌شویم.

اگر جنگ بر ما تحمیل شد و شکست خوردیم آنگاه می‌توانیم به عنوان نیرویی که آغازگر جنگ نبوده ادعای خود را در عرصه نهادهای بین‌المللی و از جمله سازمان ملل به پیش ببریم. هر چند ممکن است که این سازمان در حل مناقشات بین‌المللی چندان توفیقی به دست نیاورده باشد. اما در شرایطی که ما در حال شکست خوردن هستیم در هر لحظه که امکان ترک مخاصمه وجود

داشته باشد بایستی از آن استقبال کنیم. این‌ها موارد روشنی است و در جنگ‌های گوناگون در قرن بیستم و بیست و یکم با آن مواجه هستیم.

جنگ جهانی اول با پیروزی متفقین و تجزیه امپراتوری عثمانی و تشکیل ده‌ها کشور نوپا در عرصه جهانی پایان گرفت و از آن امپراتوری حسب ظاهر ترکیه امروزی به عنوان وارث آن باقی‌ماند که فقط ۱۲ درصد آن قلمرو راجه ارث برد. شکست آلمان به عنوان نیروی اصلی دول محور را از جمله وادار کرد که از مناطق اشغالی در روسیه دست بردارد و به مرزهای قبل از جنگ برگردد.

جنگ جهانی دوم با شکست آلمان خاتمه یافت و مسئولان اصلی رژیم فاشیستی را یا به خودکشی واداشت و یا در دادگاه نورنبرگ به سزای اعمالشان رسیدند. در جنگ ایران و عراق وقتی که توازن نسبی برقرار شد پرونده صدور انقلاب و شعار بهر آزادی قدس از کربلا باید گذشت خمینی بسته شد.

در حال حاضر به اصطلاح محور مقاومت و عمق استراتژیک رژیم اسلامی و کاسبان تحریم و قاچاقچیان و آدم‌کشان سپاه قدس و همدستانشان در صف مزدوران نیابتی به صخره سختی برخوردند که در راس آن اسرائیل و آمریکا و انگلستان و فرانسه و به طور مشروط و محدود خود دولت‌های عربی منطقه هستند. شکست‌ها یکی پس از دیگری وارد شده و به روزهای پایانی این به اصطلاح محور مقاومت نزدیک می‌شویم. چه بسا پایان آن سرنوشت رژیم منحوس اسلامی را در ایران نیز در وضعیت شیب تند سرنوشتی قرار دهد.

آیا این وضعیت به نفع توده‌های کارگر و زحمتکش و مردم ایران است؟ قطعاً همین‌طور است. چه چیزی به ما دیکته میکند که نتیجه‌گیری ما این چنین باید باشد. فقط یک چیز و آن منافع ملی است. همین مفهوم برای چپ ایران قابل فهم نیست. این مفهوم را در ردیف دموکراسی بورژوایی، لیبرالیسم، حقوق بشر، سکولاریسم، آزادی و بسیاری مفاهیم دیگر چوب حراج می‌زند و با حماقت و ساده لوحی محض راه خود را از راه مردم ایران جدا می‌سازد. جامعه که تحت سیطره استبداد و ارتجاع زیر تازیانه‌های ولایت مطلقه فقیه بر خود می‌پیچد

و می‌خروشد و از هر شکست و ناکامی این دستگاه حکمرانی ارتجاعی و دسته جات نیابتی وابسته به آن در منطقه ابراز شادی می‌کند برای چپ جدای از جامعه و سردرگم در مفاهیم برساخته متافیزیکی قابل فهم نیست. وقتی که جامعه در شعارهای خود فریاد می‌زند «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» آن را به عنوان یک شعار و خواست ناسیونالیستی مورد تمسخر قرار می‌دهد و ژست انترناسیونالیستی می‌گیرد. وقتی که کارگران و مزد و حقوق بگیران بر شعارهای خود تاکید می‌کنند که «دروغ می‌گن آمریکاست دشمن ما همین جاست» و جنبش زن زندگی آزادی را از این زاویه مورد نقد قرار می‌دهند که این جنبش نسبت به مطالبات کارگران بی‌توجه بود و از همین روی کارگران در آن شرکت نکردند نادانی خود را نسبت به دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، حق انتخابات آزاد، نحوه زیست و بسیاری خواسته‌های دیگر که در چارچوب حاکمیت سرمایه داری و پارلمانتاریسم و لیبرالیسم و به اصطلاح دموکراسی بورژوازی می‌تواند و باید تحقق یابد به آشکارا عیان می‌سازد.

هم اکنون پس از حمله مجدد و تجاوزکارانه رژیم اسلامی به خاک اسرائیل با همان بهانه‌ای انتقام جویی در باب دو تروریست غیر ایرانی به نام اسماعیل هنیه و حسن نصرالله و یک پاسدار ایرانی که برای هماهنگی در نهانگاه حسن نصرالله حضور داشت باز هم چپ ایران در برابر آزمون مهمی قرار گرفته است؛ به ویژه آنکه هشدارهای تهدید کننده و آشکار اسرائیل در پافشاری به پاسخ نظامی به تجاوز ایران بر سه هدف اساسی تاکید می‌کند. تاسیسات نفتی و تاسیسات هسته‌ای و حذف سردمداران رژیم. ما در بیانیه خود هشدار داده‌ایم که اسرائیل همچنان که مدعی است، باید در عرصه‌ی جنگ نیز حساب رژیم را از حساب مردم ایران بایستی جدا نگه دارد. در بیانیه امروزمان با پیگیری خط مشی بیانیه اول در این باره سخن گفته‌ایم.

اما تصور می‌کنید مقاله نویسان و صادرکنندگان بیانیه در چپ ایران به چه کاری مشغولند؟ اگر صحبت‌های نماینده روسیه را در نشست اضطراری

شورای امنیت سازمان ملل در امروز (۱۱ مهر ۱۴۰۳ / ۲ اکتبر ۲۰۲۴) در خصوص همین حمله ایران و ضرورت محکوم کردنش شنیده باشید که طابق النعل بالنعل با سخنان نماینده جمهوری اسلامی تفاوتی ندارد بایستی با کمال سوگواری و ناامیدی بلید گفت که با تحلیل‌های چپ ایران نیز تطابق کامل دارد و یا این عبارت را به طور معکوس می‌توانیم به کار ببریم؛ یعنی چپ ایران در سیاست خارجی از گفتمان و پروپاگاندای رژیم جمهوری اسلامی و محور مقاومت پیروی می‌کند به جز یکی دو جریان چپ دیگر که حسابشان جداست. من به گفتارم در همین جا خاتمه می‌دهم و از همه حاضران در اتفاق سپاسگزار هستم. پیروز باشید.

کاوه دادگری

۱۰ مهر ۱۴۰۳ برابر ۱ اکتبر ۲۰۲۴

kavedsdgari@gmail.com